«نیما» و دنیای آرمانی سمبولیست ها

صادقی شهپر، رضا

آن چه در این گفتار می‏خوانید، کاوشی است در منظومه«مانلی»نیما و بررسی چگونگی نگرش شاعر در این‏ منظومه نسبت به جهان واقعیت و اعتقاد به جهان آرمانی و فرا واقعی.در این‏ نوشتار به علت اصلی پیدایش این اعتقاد و تأثر نیما از آن اشاره شده است.همچنین‏ به شباهت میان برخی قسمت‏های‏ منظومه مانلی با شعرهای«دعوت به سفر» از بودلر،«پنجره‏ها»از مالارمه و«فصلی‏ در دوزخ»از رنبو نیز اشاره کوتاهی شده‏ است.

منظومه بلند«مانلی»داستان مرد ماهیگیری‏ است که در یک شب خاموش و خلوت،مثل همه‏ شب‏های دیگر،برای صید به دریا می‏رود.دیری‏ نمی‏گذرد که دریا طوفانی می‏شود و ناگهان از میان‏ امواج،پری پیکری دریایی بر ماهیگیر نمایان‏ می‏شود:

در بر چشمش ناگاهی دیدار نمود/دلفریبنده‏ دریای نهان/قد و بالاش برهنه بر جای/چون به‏ سیلاب سرشکش سوزان/شمع افروخته از سر تا پای/گیسوانش بر دوش/خزه دریایی/ همچنان بر سر دوش وی آویخته او را تن پوش.(1)

دلفریبنده دریا از ماهیگیر می‏خواهد تا با او به‏ قعر دریا برود.ماهیگیر ابتدا آنرا نمی‏پذیرد. بالاخره پس از یک گفت و گوی طولانی و کشمکش درونی دل از کف می‏دهد و مست در آغوش او می‏افتد.پس از آنکه شبی را با دلنوازنده‏ دریا در زیر آب‏ها سپری می‏کند،سحرگاهان به‏ ساحل باز می‏گردد اما همه چیز دچار تغییر و تحول‏ شده و او از خانه و سر منزل خود نشانی نمی‏بیند. حیران و سرگردان مانده و نمی‏داند به کجا رود ولی‏ میل او همچنان با دریاست:

لیک هر چند به نظاره راه/چشم او برد نگاه/ او ندانست برد ره به کجا/زانکه سر منزل او بود به‏ چشمانش گم/همچنان رغبت او در دریا.(2)

نیما،خود درباره این منظومه می‏گوید:«... اما نظیر به شالوده این داستان با تفاوت‏هایی در ادبیات دنیا دیده می‏شود.من اول کسی نیستم که‏ از پری پیکری دریایی حرف می‏زنم.مثل اینکه هیچ‏ کس اول کسی نیست که اسم از عنقا و هما می‏برد. جز اینکه من خواسته‏ام به خیال خودم،گوشت و پوست به آن داده باشم.این داستان را من پیش از سال 1324 کم و بیش روبراه کرده بودم.درست‏ دو سه سال پیش از ترجمه«اوراشیما»ی یکی از دوستان من.او این داستان را از هر حیث‏ می‏پسندید.من میل داشتم داستان به نام او باشد...چیزی که بیشتر به درد من می‏خورد موضوع فکری در این داستان است.من درباره‏ قدرت تعهد خود نسبت به بیان موضوع فکر می‏کنم.این داستان در واقع از نظر معنی جواب به‏ اوراشیمای همان دوست من است.آنکه اکنون‏ زنده نیست یعنی برومندترین کسی که من در بین‏ همه دوستانم نسبت به آب و خاک خود در قلمرو کار نویسندگی دیده‏ام.»(3)

مقصود نیما از این ترجمه،«اوراشیما-قصه‏ ژاپونی»ترجمه صادق هدایت از همان داستان ژاپنی‏ است که در سال 1323 در مجله سخن(شماره‏ اول،سال دوم)به چاپ رسید.

البته در اینجا نه قصد آن را داریم که به معرفی‏ اصل داستان بپردازیم و نه می‏خواهیم بگوییم تا چه‏ حد نیما و هدایت از آن متاثر شده‏اند و مثلا آیا کار هدایت یک ترجمه صرف از این قصه بوده،یا اینکه‏ در نوع خود یک اثر ادبی مستقل و در عین حال متاثر از اوراشیما است.از سوی دیگر اگر چه‏ شباهت‏هایی میان«مانلی»و«اوراشیما»در شیوه‏ پردازش داستان دیده می‏شود اما تاثیر آن در«مانلی» بسیار ضعیف و کمرنگ‏تر نشان می‏دهد و حتی در نتیجه‏گیری داستان هم تفاوت فاحشی در نوع‏ اندیشه آنها وجود دارد.

باز هم شاید این پرسش پیش بیاید که اصلا آیا نیما از اصل داستان مطلع بوده،یا اینکه آن،کاملا ساخته تخیل و ذهن و اندیشه خود شاعر است؟

اما پاسخ به این پرسش هم در اینجا میسور نیست.آنچه در این گفتار اهمیت دارد و بدان‏ پرداخته خواهد شد،کاوش در نوع اندیشه و نگرش‏ نیما نسبت به دنیا و پیوند آن با اندیشه و نگرش مکتب‏ سمبولیسم و سمبولیست‏ها به جهان واقعیت است.

نیما که در شعر،تحت تاثیر سمبولیت‏های‏ فرانسه بوده است از نظر اندیشه نیز تا حدودی از آنان متاثر شده و نتوانسته که خود را از آن به دور دارد.

سمبولیسم در واقع با نیما یوشیج و بعد از شعر «افسانه»وارد شعر معاصر فارسی می‏شود و برخی‏ شاعران پس از او هم بعضی ویژگی‏های آن را وارد شعر فارسی می‏کنند.دست‏یابی نیما به این شیوه‏ بیانی،در نتیجه آشنایی و آگاهی او از زبان و ادب‏ فرانسه،به ویژه شیوه ادبی سمبولیسم بود که در ادبیات فرانسه به وقوع پیوسته بود.

نیما تحت تاثیر نظریات سمبولیست‏ها،به‏ خصوص«مالارمه»،«رمبو»و«ورلن»که انقلاب‏ تازه‏ای در شعر فرانسه ایجاد کرده بودند،به‏ نو آوریهایی در زمینه شعر فارسی دست زد.در واقع‏ نیما با شعر سنتی ایران همان کاری را کرد که پیشتر توسط سمبولیست‏ها علیه شعر کلاسیک فرانسه‏ صورت گرفته بود.او همانند سمبولیست‏ها علیه‏ حصارهای دست و پاگیر وزن و قافیه و«قیدهای‏ ستوه‏آور سخن سرایی»(4)در شعر سنتی عصیان‏ کرده،شکل عروضی خاصی را وارد شعر فارسی‏ کرد و بدین ترتیب به شعر آزاد( eerf esrev , erbilsrev )که یکی از دست‏آوردهای مهم‏ سمبولیست‏ها بود دست یافت.

او از نظر اندیشه و محتوی نیز تحولاتی در شعر فارسی به وجود می‏آورد و به نوعی سمبولیسم‏ اجتماعی نایل می‏شود و جان تازه‏ای به شعر فارسی‏ در حال ابتذال می‏بخشد.

شباهت بسیاری میان نظریات نیما درباره وزن‏ و قافیه و عقیده سمبولیست‏ها در این باره وجود دارد.همچنین از نظر اعتقاد به استفاده از سمبول‏ها و ابهام در شعر و نیز توجه به موسیقی کلمات که از ویژگی‏های اساسی مکتب سمبولیسم است شباهت‏ نزدیکی بین نیما و این گروه از شاعران دیده می‏شود که بررسی آن شباهت و تفاوت‏ها از عهده این مقال‏ بیرون است و اشارات کوتاهی هم که در این باره‏ رفت فقط به منظور پرداختن به یک مطلب دیگر بود و آن اینکه در بررسی منظومه«مانلی»از نظر اندیشه‏ و حال و هوای فکری حاکم در این شعر بیشتر به‏ جنبه«سمبولیسم فرارونده»یا«برتر»و اعتقاد به یک‏ دنیای آرمانی و فرا واقعی بر می‏خوریم.

پیش از این مساله ناچاریم تعریف کوتاهی از سمبولیسم بدهیم و سابقه و علت اعتقاد به یک دنیای‏ آرمانی و فرا واقعی را به گونه اجمالی بیان کنیم.

سمبولیسم در مفهوم عامش،عبارت از هر شیوه بیانی است که به جای اشاره مستقیم به یک‏ چیز،آن را به صورت غیر مستقیم و به وسیله چیز

دیگری بیان می‏کند.البته این به معنی«جانشین‏ ساختن محض یک شیئی به جای شیئی دیگر نیست‏ بلکه استفاده از تصاویری عینی و ملموس برای بیان‏ عواطف و افکاری انتزاعی است.»(5)

بنابر این،سمبولیسم،هنر بیان افکار و عواطف‏ نه از طریق شرح مستقیم،بلکه از راه اشاره و استفاده از نمادهای بی‏توضیح،برای القای عواطف‏ و تاثرات روحی و روانی شاعر به خواننده است که‏ «سمبولیسم انسانی»نامیده می‏شود.اما جنبه‏ دیگری هم وجود دارد به نام«سمبولیسم فرارونده» که در آن،تصاویر عینی و ملموسی که به عنوان‏ سمبول و نماد به کار گرفته می‏شود،تنها نماینده‏ اندیشه‏ها و عواطف و احساسات محدود به ذات‏ شاعر نیست،بلکه«نمادهای جهانی گسترده و عام‏ و آرمانی است که جهان موجود،تنها نمایش ناقصی‏ از آن است.»(6)بنابر این سمبولیسم«کوششی است‏ برای رخنه در ماورای واقعیت به سوی دنیای‏ معنی‏ها،خواه در درون شاعر و عواطف او باشد و خواه به مفهوم افلاطونی باشد که جهان فوق طبیعی‏ کاملی را آن چنان که انسان آرزومند است بنا می‏نهد.»(7)

البته تصور وجود جهانی آرمانی و فرا واقعی در آن سوی واقعیت پیشینه درازی دارد و دست کم به‏ افلاطون،فیلسوف یونانی می‏رسد.این تصور در قرن هجدهم به وسیله سوئدنبرگ grobnedews ، فیلسوف سوئدی بر سر زبان‏ها افتاد و در قرن‏ نوزدهم با افول ایمان مسیحی و جستجوی راههایی‏ برای گریز از سختی و رنج و ناگواری دنیای‏ واقعیت،این تفکر شکل گرفت که دستیابی به جهان‏ آرمانی نه از طریق دین یا عرفان بلکه به وسیله شعر ممکن است.با این فرض،«سمبولیسم فرارونده» و اعتقاد به دنیای آرمانی،در حقیقت ریشه در ناخرسندی و گریز از واقعیت و تلخی‏های جهان‏ کنونی دارد.

شاعران سمبولیست که انسان را زندانی و تبعیدی این دنیا می‏دانستند؛این را باور دارند که‏ انسان در حقیقت به جهانی فراتر از این جهان متعلق‏ بوده،به همانجا نیز باز خواهد گشت و در اشعار خود به خلق چنین دنیایی که در اندیشه آنان،سراسر صلح و زیبایی و آرامش بود دست می‏زند و سعی‏ داشتند آن را از طریق تصاویری نمادین و سمبولیک‏ به خواننده القاء کنند و از آن خبر دهند.از این رو است که«بودلر»(8)و پیروان او مقام شاعر را تا حد کشیش و فردی روحانی و غیب بین بالا می‏بردند و معتقد بودند که شاعر به وسیله قدرت غیب بینی که‏ به او ارزانی شده،قادر است در فراسوی جهان واقعی،جوهره پنهان جهان آرمانی را ببیند و همین‏ است که بودلر می‏نویسد:«از طریق شعر و به‏ واسطه شعر است که چشم جان،شکوه و زیبایی‏ آن سوی گور را می‏بیند.»(9)و باز می‏گوید:«وقتی‏ که شعر نابی اشک به چشمان خواننده می‏آورد مؤید آن است که خواننده،خود را در جهانی بی سامان، تبعیدی حس می‏کند و مشتاق آن است که در همین‏ جهان،بی‏درنگ به بهشتی که بر او فاش شده دست‏ یابد.»(10)

یکی از ویژگی‏های مهم شعر نیما ابهام‏ سمبولیک آن است که در کل یک شعر جریان دارد. نیما در بسیاری از اشعارش با به کارگیری‏ سمبول‏ها،فضایی مبهم و سمبولیک می‏آفریند و در پی القای عواطف و احساسات درونی و ذهنی‏ خود به خواننده است.به عنوان مثال می‏توان از شعرهای«ققنوس»،«خانه سریویلی»،«ری را»، «مرغ آمین»،«داروگ»و بویژه«مانلی»نام برد که‏ از فضای سمبولیک و ابهام آمیز فوق العاده‏ای‏ برخوردار است.این منظومه بلند،که تقریبا چهل‏ صفحه از دیوان را به خود اختصاص داده است، شعری است نمادین و سمبولیک که شاعر،به شیوه‏ سمبولیست‏ها در پی آفرینش و القای جهانی آرمانی‏ در آنسوی واقعیت و نفرت و بدبینی از دنیای کنونی‏ است.

شعر«مانلی»حول محور یک سمبول اصلی و اساسی می‏چرخد و دیگر عناصر شعر در راستای‏ همان سمبول معنا می‏یابند.این سمبول اساسی، همان دریاست که در اشعار نیما حضوری زنده و فعال دارد.دلبستگی نیما به دریا،به قدری است‏ که با آن همچون موجودی زنده و ذی روح برخورد می‏کند و تشبیهاتی که در این باره به کار می‏برد مؤید همین مطلب است.اما پیش از پرداختن به این امر، لازم است نکاتی را درباره این شعر متذکر بشویم: نخست آنکه میان شخصیت«مانلی»-که همان‏ ماهیگیر است-و شخصیت نیما،نوعی یگانگی و اتحاد دیده می‏شود و در حقیقت،این دو، شخصیت واحدی هستند.دیگر آنکه همین‏ یگانگی،میان«دریا»و«دلفریبنده دریا»نیز احساس‏ می‏شود.

اگر دقت شود می‏بینیم که شاعر،همه جا از موجودی که بر«مانلی»ظاهر شده است به یک‏ اسم،نام نمی‏برد.نخست،«دلفریبنده دریای‏ نهان»،و در بندهای بعدی،اسم‏هایی نظیر «دلنوازنده دریا»،«جانانه دریا»،«مهربان گشته‏ دریایی»،«دل به دست‏آور دریایی»،«ناز پرورده‏ دریای نهان»،«پری پیکر»،«مهوش دریایی» و...را به کار می‏برد و در یکجا هم،دیگر سخن‏ از هیچیک از این نام‏ها نیست،بلکه به گونه‏ای‏ مضمر و پنهان،از خود دریا سخن می‏رود.این‏ همانجایی است که«دل به دست‏آور دریایی»از سرکشی ماهیانش سخن می‏گوید و از ماهیگیر \*منظومه بلند«مانلی»،داستان‏ مرد ماهیگیری است که در شبی‏ خاموش و خلوت،برای صید به‏ دریا می‏رود.ناگهان دریا طوفانی‏ می‏شود و از میان امواج،پری‏ روی دریایی بر ماهیگیر ظاهر می‏شود و با او به قعر دریا می‏رود.

می‏خواهد که قلابش را به او دهد تا«آن سنگدلان» را به چنگ آورد:

ماهیان من با من سرکش شده‏اند/و ز من‏ اینگونه به شفقت،سوی آب شیرین/می‏گریزند همه/می‏سپاری به من ای مرد جوانمرد آیا/دام و قلابت را/که به چنگ آورم آن سنگدلان را سرکش؟(11)

در حقیقت،اینجا همه نام‏های پیشین،یکباره‏ در خود«دریا»استحاله یافته و شخصیت واحدی‏ پیدا می‏کنند.«دل بدست‏آور دریایی»که از سرکشی‏ ماهیانش سخن می‏گوید،در حقیقت،خود دریا و روح دریاست و«مانلی»هم خود نیماست.آنچیزی‏ هم که بر«مانلی»ظاهر شده،همان روح دریاست‏ که با او به گفت و گو نشسته است.«مانلی»که‏ پیوسته،آرزوی پیوستن به دریا را داشته و چنین‏ روزی را انتظار می‏برده،اکنون،«ره توشه»و «پیراهن»و حتی«قلابش»را-که تنها مدد دستش‏ بوده است-به«دل به دست‏آور دریایی»می‏بخشد و با این کار،در واقع،از هستی و خودی خویش، تماما بیرون می‏آید تا جانش با جان دریا بیامیزد و به‏ او بپیوندد:

مرد که هرچه به راه وی داد از کف،دادش هم‏ این/گرچه بی آن مدد دست که بود/به دل آسوده‏ نمی‏خفت شبی/نامد از ملتمس او به دل او تبعی.(12)

همچنانکه پیشتر هم گفته شد،«دریا»در اینجا یک نماد است؛نماد دنیایی آرمانی و ایده‏آل که‏ آرزوهای تحقق نیافته شاعر در آنجا به تحقق‏ می‏رسند.دنیایی که در آن،از رنج و تلخی‏های‏ واقعیت خبری نیست و در آنجا«همه چیز نظم است‏ و زیبایی و شکوه و آرامش و کامیابی.»(13)

نیما از نظر اعتقاد به دنیای آرمانی و فرا واقعی‏ که در آنسوی واقعیت نهفته است،تحت تأثیر سمبولیست‏ها و جنبه«سمبولیسم فرارونده»است‏ و در نگرش نفرت انگیز و بدبینانه‏اش نسبت به جهان‏ واقعیت نیز از آنان متأثر است.اگرچه نمی‏توان‏ چنین دیدگاهی را در ادبیات عرفانی گذشته ایران و نوع نگرش عرفا و صوفیه نسبت به جهان آفرینش‏ که همه مظاهر وجود را سایه‏هایی از حقیقت‏ می‏دانستند و معتقد بودند که برای شناخت حقیقت‏ باید از ظواهر و محسوسات گذر کرد،نادیده‏ انگاشت اما نیما در توصیفاتش از دنیای آرمانی و همچنین نفرت و بدبینی از جهان واقعیت و تلاش‏ برای القای چنین اندیشه و نگرشی،بیش از آنکه به‏ عرفا و صوفیه شباهت داشته باشد به سمبولیست‏ها نزدیک می‏شود.

نیما در این شعر از زبان«مانلی»به جور پیشگی‏ جهان اقرار می‏کند و بدین گونه نفرت و بدبینی‏اش‏ را از آن آشکار می‏سازد.بدبینی و نفرتی که نتیجه‏ تلخی‏ها و دردهایی است که چیزی جز ناکامی و سرکوب آرزوها و تمایلات در این دنیا نداشته‏ و شاعر برای گریز از این واقعیت،چاره‏ای جز این‏ نمی‏بیند که آرزوهای سرکوب شده و تحقق‏ نیافته‏اش را در دنیای دیگری بجوید.

جور پیشه است جهان،می‏گویند/که نه‏اش‏ رحمت می‏باشد بر حال کسی.(14)

«دلنوازنده دریا»دوباره در جواب او به این‏ گجستگی گیتی اشارت می‏کند که در واقع سخنان‏ شاعر است که از زبان او بیان می‏شود:

رو بدان وحشت آباد سرایی که در آسیب گهش/ آنکه زنده‏تر و هشیارتر است/زیستن بر وی دشوارتر است/زنده‏اش برهنه خفته است به پای دیوار/ مرده‏اش را به چه کالای گران سنگ بپوشید مزار/ نه در آن خالی از واهمه عشقی جویند/نه جدا از خطر و وسوسه حرفی گویند/جا که نه شربت‏ بی زهر در اوست/نه بی افسون و فریبی که به کار/ ممکن آید که کست دارد دوست.(15)

از سوی دیگر توصیفات نیما از دریا که همان‏ دنیای آرمانی اوست،بسیار زیباست و شباهت‏ نزدیکی با دنیای آرمانی سمبولیست‏ها دارد.او این‏ گونه توصیفات را از زبان«پری دریایی»بیان می‏کند که باز هم،همان حرفها و افکاری است که در ذهن‏ و اندیشه شاعر جریان دارد:

آری.از هرچه که زیباتر در خطه خاک/تا بخواهی به درون دریاست/هم به از آدمیانی که تو پنداری‏شان/در نهانخانه آب است اگر آدمهاست/ اندر آن ناحیه بر فرش تک دریائیم،همه از نیل‏ کبود،و اندر آن/هر گل آن از مرجان/دید خواهی‏ (همه بر عهده‏ام)آن چیز که در فکر تو بود/نازنینانی‏ انگیخته جوش/رقص برداشته/رفته از هوش/ نغمه سازان مرغان،که در آرامگه روشنی باخته‏ رنگ،هر یک از نازک منقاری‏شان،می‏سراید به‏ نوایی آهنگ،دل فسایان گلها،(هر دم از خنده به‏ رنگی دیگر)/که اگر بویی از آنان به دماغ تو دمی‏ راه برد/همه عمر تو به مستی گذرد/آه!اگر دانستی‏ تو که چه بیش از دگران/کام دل یافته‏اند آنانی/که‏ به دریاشان باشد گذران.(16)

و براستی چه شباهت عجیبی میان توصیف نیما از دنیای آرمانی‏اش با شعر«دعوت به سفر»شارل‏ بودلر،پیشرو سمبولیست‏های فرانسه وجود دارد:

دخترم/خواهرم/بیندیش چه صفایی دارد/به‏ آنجا رفتن/با هم زیستن/با فراغت عشق ورزیدن/ عشق ورزیدن و مردن/در دریای که شبیه توست/ آنجا همه چیز نظم است و زیبایی/شکوه و آرامش‏ و هوسرانی/مبل‏های براق/صیقل یافته سال‏ها/ اتاق خواب ما را خواهند آراست/کمیاب‏ترین‏ گل‏ها/عطرشان را/به رایحه خفیف عنبر خواهند آمیخت/سقف‏های با شکوه/آیینه‏های ژرف/ جلال شرقی/آنجا هر چیزی/در خفا به زبان‏ شیرین‏زاد و بومش/با روح سخن خواهد گفت/ آنجا همه چیز نظم است و زیبایی/شکوه و آرامش‏ و هوسرانی.(17)

آن دنیای آرمانی که نیما در شعر«مانلی» می‏آفریند آیا همان جهان فرا واقعی و بهشت‏ گمشده‏ای نیست که سمبولیست در جستجوی آن‏ بودند و سعی می‏کردند در اشعار خود به آفرینش و القای آن دست بزنند؟همان دنیای آرمانی و بهشت‏ گمشده‏ای که در آنسوی واقعیت نهفته بود و این تنها شاعر بود که به وسیله قدرت غیب بینی خویش‏ می‏توانست جوهره پنهان آنرا ببیند و از آن خبر دهد. دنیایی که«مالارمه»در شعر«پنجره‏ها»آرزوی تولد دوباره در آن را دارد:

دوباره زاده شدن(با رؤیایم چون نیم تاجی بر سر)

در آسمان گذشته،آنجا که زیبایی‏ می‏شکفد.(18)

و«رمبو»در پایان«فصلی در دوزخ»در آن پا می‏نهد:

و در سپیده،صبری سوزان بر کف‏ به شهرهای شکوهمند پا می‏نهیم.(19)

و باز هم این بخش از شعر نیما چه شباهت‏ عجیب و نزدیکی با بخش پایانی«فصلی در دوزخ» پیدا می‏کند.همانگونه که«رمبو»در سپیده دم/به‏ شهرهای شکوهمند پا می‏نهد.نیما هم به دریا می‏پیوندد:

بر سر ناوش آورد نشست/دل بر آن مهوش‏ دریایی بست/همچو چشمانش بر بست دهان/ \*در این منظومه«دل بدست‏ آور دریایی»که از سرکشی‏ ماهیان سخن می‏گوید،در حقیقت‏ خود دریا و روح دریاست و «مانلی»،کسی جز نیما نیست. آنچه هم که بر مانلی ماهیگیر ظاهر می‏شود همان روح‏ دریاست که با وی به گفت و گو می‏نشیند.

دست‏های وی از هم بشگاد/رفت گویی از هوش/ و اندر آغوشی افتاد/دلنوازنده دریا خندید/هر دو را آنی دریا بلعید.(20)

و پس از آنکه شبی را در آغوش او سپری‏ می‏کند،سحرگاهان به ساحل باز می‏گردد اما این‏ بار همه چیز با او به سخن آمده‏اند و گل‏ها و گیاهان‏ و جانوران هر یک به زبانی با او سخن می‏گویند:

هرچه با او به زبان دارد راز/و به او هر بدو نیک دنیا/حرف پوشیده دل گوید باز.(21)

گویا که او چشم و دلش باز شده و به«اشراق» رسیده است و زبان هر چیزی را می‏فهمد و باز هم‏ این،یادآور سخن بودلر است که می‏گفت:«شاعر زبان گل‏ها و گیاهان را می‏فهمد.»

او اکنون«دریازده»ای است که«تن در خاک و دیده بر آب»مانده و نمی‏داند سرنوشت‏اش چگونه‏ خواهد بود و میان این دو در ستیز و کشمکش است: من خاکی نسب دریا دوست/که به چشمم ز همه سو دریاست/و آنچه‏ام دل بستاند با اوست/ در کجا راهم روزی پیداست/با سرانجامی اینگونه‏ دچار/به کجا خواهم شده ره بردار/تن به خاک‏ اندرم و دیده بر آب/هر یکی زین دو ز یک سو به‏ عذاب/چه کنم با تن اگر دیده نهم/دیده ور خواهم‏ با تن چه کنم/گر همه بود زیان ور همه سود/ سرنوشت من دریا زده چون خواهد بود!(22)

هرچه نگاه می‏کند نشانی از سر منزل خود نمی‏بیند و نمی‏داند که به کجا می‏رود اما رغبت‏اش‏ همچنان به سوی دریاست و شایسته‏تر هم،همان‏ است که به دریا بازگردد:

لیک هرچند به نظاره راه/چشم بر او برد نگاه/ او ندانست برده ره به کجا/زانکه سر منزل او بود به‏ چشمانش گم/همچنان رغبت او در دریا/دل او هردم می‏خواست بر افسانه دریای گران بندد گوش/ سرگذشت از غم خود بدهد ساز/و او همان بود بجاتر که به دریای گران گردد باز.(23)

اما این حقیقت که نیما از نظر ایجاد تحول‏ در قالب شعر فارسی و هم تا حدودی از نظر اندیشه، تحت تأثیر مکتب سمبولیسم و سمبولیست‏ها بوده، غیر قابل انکار است.اگر چه تفاوتهای اساسی- علاوه بر مشترکات بسیاری که با هم دارند-میان‏ نیما و سمبولیست‏ها دیده می‏شود اما آنچه که نیما را به فکر تحول در شعر فارسی انداخت افزون‏ بر شرایط اجتماعی و نیاز جامعه،آشنایی و آگاهی‏ او از ادبیات فرانسه و به ویژه شیوه سمبولیسم بود که پیشتر در فرانسه بوجود آمده بود.البته این بدان‏ معنا نیست که نیما در این شیوه،یک مقلد محض‏ بوده باشد؛بلکه نه تنها مقلد محض نبوده که مبتکر این شیوه در شعر فارسی نیز به شمار می‏آید و این‏ تحول نیازی بود که در ادبیات فارسی احساس‏ می‏شد و لازم بود که چنین تحولی صورت بگیرد و این افتخار نصیب نیما،پدر به حق شعر معاصر فارسی شد و شعر فارسی جانی دوباره گرفت.

(1)-«مانلی»مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج،سیروس‏ طاهباز،انتشارات نگاه،چاپ اول 1370،ص 350

(2)-همان ص 350

(3)-همان ص 350

(4)-عبارتی است که«ژان موره‏آ»در مانیفست سمبولیسم‏ درباره«ورلن»به کار می‏برد.او از«بودلر»با عنوان«پیشرو» و از«ورلن»به عنوان کسی که«قیدهای ستوه‏آور سخن سرایی» را شکسته است یاد می‏کند.

(5)-سمبولیسم،چارلز چدویک،ترجمه مهدی سحابی،نشر مرکز،1375،ص 9

(6 و 7)-همان ص 11

(8)-شارل بودلر،از نخستین پیشروان مکتب سمبولیسم است.

(9)-سمبولیسم،چارلز چدویک ص 12.

(10)-رمز و داستانهای رمزی در ادبیات فارسی،تقی پور نامداریان،انتشارات علمی و فرهنگی،چاپ چهارم‏ 1375،ص 11

(11 و 12)-مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج،شعر مانلی، ص 350

(13)-مصراعی است از شعر،«دعوت به سفر»شارل بودلر

(14 و 15 و 16)-مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج،شعر مانلی،ص 350

(17)-مکتب‏های ادبی،رضا سید حسینی،انتشارات نگاه، 1376،ج دوم،ص 580

(18 و 19)-سمبولیسم،چارلز چدویک،به ترتیب ص 46 و 48

(20،21،22،23)-مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، شعر مانلی ص 350